پژوهشنامه خراسان بزرگ
شماره ۳۱ تابستان ۱۳۹۷
No.31 Summer 2018
۸۴-۶۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

قرائتی برساخت‌گرا از علل ناکارآمدی "فرهنگ مشترک" در گسترش روابط اقتصادی ایران و افغانستان (۲۰۱۸-۲۰۰۱م)

ناصر یوسف زهی: دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (گرایش مسائل ایران)
حسین فرزانه پور: استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند
احمد بخشی: استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند

چکیده

فرهنگ و هویت مشترک، برخلاف انتظار، تاکنون نتوانسته در احیاء و رونق اقتصادیِ سرزمین خراسان بزرگ که جغرافیای فرهنگی نسبتاً مشترکی دارد، نقش ایفا کند. ایران و افغانستان، مصداق عینی چنین امری هستند. لذا سؤال پژوهش این است که علل ناکارآمدی فرهنگ نسبتاً مشترک در تعمیق روابط اقتصادی ایران و افغانستان (۲۰۱۸-۲۰۰۱م) چه می‌باشد؟ ازاین‌رو با استفاده از نظریه برساخت‌گرایی درصدد موشکافی این مسئله برآمده و هدف اصلی مقاله بررسی تأثیر نقش فرهنگ و هویت بر روابط اقتصادی ایران و افغانستان از طریق شناسایی چالش‌های برآمده از عوامل ذهنی و فرا مادی ملی و فراملی است. طبق نتایج پژوهش، ایران و افغانستان دارای یک دوگانگی در بازنمایی و تفسیرِ اشتراکات فرهنگی نظیر زبان، دین، ادبیات و تاریخ هستند و از منظری دیگر، ایران با اکثریت جامعه افغانستان کمتر اشتراک فرهنگی دارد. با این وجود، برداشت‌ها و انگاره‌های ذهنیِ متفاوت آنان از عناصر مشترک فرهنگی (شکاف و واگرایی بین-الاذهانی) و سیاسی شدن این عناصر باعث گردیده تا مؤلفه فرهنگ نتواند در تقویت روابط اقتصادی و سیاسی مفید واقع شود. در سطح کلان‌تر، نفوذ معناییِ مؤلفه‌های فراملی مثل جهانی‌شدن فرهنگ غربی و بنیادگرایی دینی، از نقش فرهنگ و تمدن مشترک آریایی و دین اسلام در گسترش روابط اقتصادی دو کشور کاسته است. لذا، تأکید صِرف بر نقش اشتراکات در گسترش تعاملات دوجانبه ایران و افغانستان به‌طور خاص و خراسان بزرگ به‌طور عام، امری غیرواقع‌بینانه است.

واژگان کلیدی: افغانستان، ایران، خراسان بزرگ، سازه‌انگاری، فرهنگ.

Abstract

Contrary to expectations, the common culture and identity have not been able to play a useful role in the revival of the Great Khorasan economy, which has a relatively common cultural geography. Iran and Afghanistan are the objective examples of this issue. The question addressed in the research is: What are the causes of the common culture inefficiency in elevating the economic relations of Iran and Afghanistan (2001-2018)? For answering this question, we have applied the constructivist approach. The main goal of the paper is to examine the effect of the culture and identity on economy by identifying the challenges arisen from mental, national, regional, and international levels.. According to research results, Iran and Afghanistan have a kind of duality in representing and interpreting cultural commonalities, such as language, religion, and history. viewing from another perspective, Iran has little cultural commonalities with most of Afghanistan' society. Nevertheless, Nevertheless, their different perceptions and notions of common cultural elements (the fragmentation and divergence of the inter-ethnic) and the politicalization of these elements have made the notion of culture ineffective in fostering economic and political relations. On the broader scale, the influence of supranational components such as globalization of western culture and religious fundamentalism have diminished the role of common Aryan culture and Civilization and Islam in expanding economic relations. Despite the common identity structure, it seems that the development of economic relations and the interaction of the role of cultural and economic factors can provide a satisfactory level of meaningful and cooperative engagement of the great Khorasan' countries.

Keywords: Culture, Great Khorasan, Iran, Afghanistan, Constructivism.

*نویسنده مسئول مکاتبات (۰۹۱۵۸۶۲۸۷۲۷) (naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir)

مقدمه

تمدن نسبتاً مشترکِ ایران و افغانستان که جزء لاینفک و نقش‌آفرین جغرافیایِ تاریخی و فرهنگی خراسان بزرگ هستند، بررسی نقش عناصر فرا مادی (فرهنگی) را در تحلیل روابط اقتصادی و سیاسیِ دو کشور دوچندان کرده است. این مهم، برای سایر کشورهای سرزمین خراسان بزرگ نیز صدق می‌کند؛ اما امروزه تأکید صرف بر اشتراکات فرهنگی و تمدنی، به‌اندازه‌ای کلیشه‌ای شده است که کمتر می‌توان تحلیل و راهکاری به‌جز آن در گسترش تعاملات اقتصادی کشورهای این حوزه یافت. با این وجود، هنوز دل‌بستگی شدید و امیدواری بسیاری به نقش قرابت‌ها و فرصت‌های فرهنگی چون دین، مذهب، زبان و ادبیات مشترک در تعاملات و بهره‌مندی از آن در تمام سطوح روابط وجود دارد. نقش عوامل فرا مادی فراملی، بر مناسبات ایران و افغانستان قابل‌توجه است؛ در واقع، تحولات، برداشت‌ها و دیدگاه-های کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای همچون آمریکا، عربستان و پاکستان نسبت به ایران و افغانستان توانسته تعاملات اقتصادی و سیاسی آنان را تحت‌الشعاع قرار دهد؛ زیرا جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و الگوی رفتاری این کشورها در قبال این دو کشور صرفاً بر پایهٔ عوامل مادی نیست. بنابراین، جغرافیای اقتصادی و فرهنگی خراسان بزرگ، مقوله‌ای منفرد نیست و مطالعات مربوط به این حوزه، می‌بایست به مؤلفه‌های فرا خراسانی دخیل و تأثیرگذار بر روابط اقتصادی توجه داشته باشند. برای تحلیل موشکافانه‌تر و کشف رابطه متقابل اقتصاد و سازه‌های ذهنی، سعی شده است تا به‌بررسی چالش‌های اجتماعی-فرهنگیِ روابط اقتصادی ایران و افغانستان در سه سطح ملی، منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای پرداخته شود. بر این اساس، سؤال پژوهش عبارت است از اینکه؛ چه عواملی منجر شده تا در عصر پساطالبان (۲۰۱۸-۲۰۰۱م) فرهنگ و هویت مشترک نتواند منجر به‌تعمیق روابط اقتصادی و سیاسی ایران و افغانستان شود. جمع‌آوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای، مصاحبه و مطالعه میدانی صورت گرفته‌شده است. چارچوب تحلیلی این نوشتار نیز بر اساس نظریه برساخت‌گرایی (سازه‌انگاری) است. هدف اصلی مسئله این نوشتار، توجه به‌نقش فرهنگ و برداشت‌های فرهنگی بر اقتصاد است. همچنین این پژوهش درصدد آن است تا دریابد چگونه حوزه جغرافیایی خراسان بزرگ با دارا بودن فرهنگ و هویت مشترک و پیشینه‌ای طولانی از جغرافیای تاریخی همگن، به‌سمت گسست بین‌الاذهانی حرکت کرده است. یکی از نتایج چنین شکافی، واگرایی اقتصادی بوده است.

پیشینه پژوهش

تاکنون، محققین درصدد برقراری پیوند میان اقتصاد و فرهنگ در کشورهای حوزه خراسان بزرگ برنیامده‌اند؛ اما پژوهش‌های متعددی به‌طور مجزا به مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این سرزمین پرداخته‌اند. جوان‌لاجی و همکاران در *تأثیر جدایی هرات بر حیات اقتصادی خراسان بزرگ (۱۲۷۳-۱۳۱۳ق)*، به پیامدهای جدایی هرات بر اقتصاد خراسان پرداخته‌اند. بر اساس یافته‌های آنان، انسداد مسیر تجاری شرق-غرب، کاهش رونق کاروانسراها، تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی، سرازیر شدن کالاهای روسی و تورم در خراسان از مهم‌ترین پیامدهای این رویداد تاریخی بوده است. رحمتی در *اصلاحات اقتصادی سلطان ابوسعید گورکان در خراسان و پیامدهای آن*، با رویکردی تاریخی، به‌وضعیت اقتصادی خراسان در عصر تیموریان پرداخته است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که اقدامات و اصلاحات اقتصادی حکومت سلطان ابوسعید گورکان، منجر به‌توسعه وضعیت اقتصادی خراسان در زمینه-هایی چون کشاورزی، تجارت و نظام مالیاتی شد. نادی در *رقابت‌های تجاری بریتانیا و روسیه در خراسان و سیستان در دورهٔ قاجار*، به‌نقش سیاسی قدرت‌های فرا منطقه‌ای (بریتانیا و روسیه) بر اقتصاد خراسان و سیستان در عصر قاجار توجه داشته است. او معتقد است که رقابت‌های سیاسی این دو ابرقدرت در ابتدا منجر به افزایش حضور و تولیدات آنان در این مناطق شد. پس از آن، نابودی زیرساخت‌های تولیداتِ بومی در کنار ورشکستگی تجار داخلی و اصناف، از پیامدهایِ عارضه این رقابت بر خراسان و سیستان بودند. عزتی و شکری در *خراسان بزرگ محور ترانزیت، امنیت و توسعه شرق کشور*، به‌بررسی نقش جغرافیایی خراسان بزرگ در مسیر ترانزیتی کریدور شمال-جنوب پرداخته‌اند. از نظر اینان، ژئوپلیتیک خراسان بزرگ با محوریت استان‌های شرقی و جنوب شرقی که در مسیر

دسترسی به آب‌های آزاد جنوب قرار دارند و وجود بازارچه‌های مرزی در این استان‌ها، نقش بسزایی در مبادلات اقتصاد منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای ایران دارد. عزتی و همکاران در *نقش گردشگری بر توسعه همگرایی‌های کشورهای حوزه خراسان بزرگ*، برای نخستین‌بار به‌نقش توسعه گردشگری بر همگرایی کشورهای حوزه خراسان بزرگ پرداخته‌اند. این پژوهشگران معتقدند که کشورهای این حوزه پتانسیل‌های فراوانی در زمینه مناسبات توریستی دارند که می‌تواند در همگرایی آنان نقش بسزایی ایفا کند؛ اما این مهم، منوط به‌کاهش منازعات سیاسی و امنیتی آنان است. عزتی و سواررخش در *ابعاد تهدید و ناامنی در طول مرزهای شرقی ایران با تأکید بر ترانزیت مواد مخدر*، باهدف آسیب‌شناسی اقتصادی-اجتماعی ترانزیت و تجارت مواد مخدر که کشور افغانستان بزرگ‌ترین تولیدکننده آن است، به این نتایج رسیده‌اند که تروریسم، مهاجرت، افزایش آوارگان افغانی، گسترش ناامنی در مرزهای شرقی در کنار تهییج‌های مذهبی، مهم‌ترینِ این آسیب‌ها برای نواحی شرقی ایران و متعاقباً خراسان بزرگ بوده است. رشیدی و همکاران در *ژئوپلیتیک برساخت‌گرا و تحلیل چالش‌های پیشِ روی جمهوری اسلامی ایران در حوزۀ فرهنگی-تمدنی خراسان بزرگ*، با اتخاذ رهیافتِ جغرافیای برساخت‌گرا، به چالش‌های فرهنگی ایران در قلمرو خراسان بزرگ پرداخته‌اند. ازنظر این محققین، سازه‌های معنایی (فرهنگی) و جغرافیایی، نتوانسته به همگرایی ایران با کشورهای آسیای مرکزی منجر شود و برخی مواقع، وضعیتی آنارشیک بر روابط سیاسی کشورهای این حوزه حاکم گردانیده است. بررسی تهدیدات فرهنگی و امنیتی شکنندگیِ دولت افغانستان بر خراسان بزرگ، توسط فرجی‌راد و صالحی در *افغانستان: فروماندگی دولت و تهدیدات امنیتی و فرهنگی در خراسان بزرگ*، به بحث گذاشته‌شده است. به‌عقیده این دو پژوهشگر، گسترش تروریسم، مهاجرت و قاچاق اسلحه و مواد مخدر مهم‌ترین تهدیدات اجتماعی-اقتصادی پدیده فروماندگی دولت افغانستان بر کشورهای این منطقه (خراسان بزرگ) است. عزتی و لاشکی در *تحلیلی بر ژئوپلیتیک خراسان بزرگ*، با اشاره به محصور بودن و موقعیت ویژه اقتصاد و سیاسی کشورهای آسیای مرکزی که قسمت اعظم قلمرو تمدنی خراسان بزرگ را تشکیل می‌دهند، طی مقاله‌ای درصدد پاسخ به این سؤال هستند که پروژۀ انتقال گاز ترکمنستان به هند (تاپی) از مسیر خاک افغانستان و پاکستان با چه مشکلات و موانعی روبه‌رو است. به اعتقاد آنان، بی‌ثباتی داخلی افغانستان و پاکستان، منازعات هند و پاکستان، اختلافات تعرفه‌ایِ کشورهای نافع و خط لوله صلح ایران، مهم‌ترینِ این مشکلات بوده‌اند. از نظر میرزایی و کمری در *نقش آمایش سرزمین در بازاریابی و تقویت هویت فرهنگی و تمدنی خراسان بزرگ*، بی‌توجهی حکومت‌های ایران به‌ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی خراسان بزرگ، سهم بسزایی در عقب‌افتادگی صنعتی و عدم توسعه پایدار اقتصادی این سرزمین داشته است. خیراندیش و غلامی خسروآبادی در *تحولات جاده ابریشم و تأثیر آن بر اقتصاد خراسان در آستانۀ هجوم مغول*، طی پژوهشی بر تحولات تاریخیِ تأثیر جاده ابریشم بر اقتصاد خراسان تا آستانه هجوم مغول تمرکز یافته‌اند. از دیدگاه این محققین، حملات صحراگردانِ بیرون از مرزهای خراسان، نخست منجر به کاهش طراز فرهنگی-اقتصادی و سپس انزوای مسیر تجاری بین‌المللی آسیای مرکزی-خراسان (جاده ابریشم) و جاده‌های داخلی منتهی به خراسان شد. این اوضاع با حمله‌ی مغول‌ها وخیم‌تر شد. افشار سیستانی در *خراسان بزرگ و نقش آن در گسترش و شکوفایی راه ابریشم*، با تأکید بر ژئوپلیتیک بینامنطقه‌ای ایران در خراسان بزرگ، بر این نظر است که راه ابریشم صرفاً مسیر ترانزیتی نبوده، بلکه گذرگاه اندیشه‌ها و دادوستدهای فرهنگی نیز بوده است. در این بین، خراسان بزرگ در گسترش و رونق جاده ابریشم و بازرگانی جهان، نقش مهمی بر عهده داشته است.

از نظر این نوشتار، مؤلفه‌های مشترکی چون دین اسلام، زبان فارسی، ادبیات و تاریخ، نمی‌تواند به‌تنهایی نظام معنایی و ادراکی همگنی را تشکیل دهد که طبق آن، بتوان به کارآمدی و نقش‌آفرینی اقتصادی فرهنگ امیدوار بود. به‌عبارت دیگر، مؤلفه‌های مشترک فرهنگی و تمدنی در حوزه خراسان بزرگ، تنها عناصر تک بُعدی هستند که در وهله نخست؛ نوعِ برداشت‌ها و انگاره‌های ذهنی از آن‌ها (و نه صرفاً خود این اشتراکات)، نظام معنایی مشترکی را شکل داده و در وهله دوم؛ همگرایی‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای این سرزمین را رقم خواهد زد. به‌عنوان‌مثال روابط تنش‌زای ایران

با افغانستانِ عصر طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶م) و عربستان (۲۰۱۷م) ناشی از ادراکات ذهنی متفاوت آن‌ها از بسترها و عناصر نسبتاً مشترک هویتیِ یکدیگر نظیر دین اسلام است. طبق ایده برساخت‌گرایانه‌ی پژوهش حاضر، تأکید بر اشتراکات فرهنگی، به‌تنهایی نمی‌تواند بستر مناسبی برای گسترش روابط اقتصادی ایران و افغانستان و در سطح کلان، حوزه خراسان بزرگ، فراهم نماید.

روش پژوهش

برای تجزیه و تحلیل داده‌ها در این نوشتار، از روش کیفی و از نوع تبیینی (علی) بهره گرفته‌شده است. طبق روش علیِ، رابطۀ دو متغیر سنجیده می‌شود. در اینجا، سازه‌های فکری (ملی و فراملی) و عناصر هویتی مشترک به‌عنوان متغیر مستقل و روابط اقتصادی ایران و افغانستان به‌عنوان متغیر وابسته تلقی شده‌اند. همچنین از میان فنون گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای، مصاحبه و مطالعه میدانی استفاده‌شده است.

سطح تعاملات اقتصادی ایران و افغانستان

با افزایش تعاملات بازرگانی ایران و افغانستان و بهبود وضعیت روابط سیاسی دو کشور، اهمیت و ضرورت برقراری پیوند بین فرهنگ و اقتصاد در گستره خراسان بزرگ، مضاعف شده است. در حال حاضر، ایران باعرضه تقریباً یک‌پنجم واردات افغانستان در سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۵م به بزرگ‌ترین صادرکننده کالا به این کشور مبدل گردید. صادرات ایران به افغانستان در سال ۲۰۰۶م از ۵۱۵ میلیون دلار به ۲/۷۹۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷م رسید (گزارش عملکرد اقتصادی ایران،۱۳۹۶). در مقابل، واردات ایران از افغانستان در سال ۲۰۰۶م در حدود ۸/۸ میلیون دلار بوده و در سال ۲۰۱۶م به ۲۰ میلیون دلار رسید؛ اما در سال ۲۰۱۷م این رقم به ۱۸ میلیون و صد هزار دلار کاهش یافت (سالنامه تجارت افغانستان، ۱۳۹۷). واردات ایران از افغانستان غالباً شامل دانه کنجد، ضایعات و نباتات است و صادرات ایران به این کشور شامل مواد غذایی، سیمان، انواع فلزات و سوخت است (سازمان توسعه تجارت ایران، ۱۳۹۶). مناسبات تجاری ایران طی سال‌های اخیر غالباً با کشورهایی صورت یافته است که به نسبت افغانستان دارای اشتراکات فرهنگی کمتری با آنان بوده است. در سال ۲۰۱۶م کشورهای چین (۱۹ درصد)، امارات متحده عربی (۱٦,۹۹ درصد)، عراق (۱۳,۹۲ درصد)، ترکیه (۷,۳۷ درصد) و جمهوری کره (٦,۵۳ درصد) پنج کشور عمده و بازار هدف برای کالاهای ایران بوده‌اند. پنج کشور عمده واردکننده به ایران نیز به ترتیب عبارت‌اند از: چین (۲۴,٦۲ درصد)، امارات متحده عربی (۱۴,٦۷ درصد)، جمهوری کره (۷,۹۲ درصد)، ترکیه (٦,۲۷ درصد) و آلمان (۵,۸۱ درصد) (یوسف‌زهی، ۱۳۹٦: ۴۸). درصورتی‌که هشتمین بازار هدف برای کالاهای ایران در سال ۲۰۱۵م افغانستان بوده است. این کشور در سال ۲۰۱٦م با یک پله صعود، به هفتمین بازار مقصدِ صادرات کالاهای ایران تبدیل شد. افغانستان در سال ۲۰۱۷ با سهم ارزشی ۵,۹ درصد از صادرات کل کشور رتبه ششم و در چهارماهه اول سال ۱۳۹۷ با دو پله صعود رتبه چهارم بازار هدف صادرات ایران را پس از چین، امارات متحده عربی و عراق با ۳۱ درصد افزایش ارزش نسبت به مدت مشابه سال قبل خود به دست آورده است (یوسف‌زهی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۹۸).

چارچوب تحلیلی

سازه‌انگاری

سازه‌انگاری یا برساخت‌گرایی[1] به‌عنوان یکی از نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل، محصول زبان‌شناختی ساختاری، نظریه سیاسی پست‌مدرن، نظریه انتقادی، نقد ادبی و مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای است (دهقانی فیروزآبادی و جدیدی، ۱۳۸۹: ۹۵). سازه‌انگاری باهدف ارائه تصویر واقعی از تحولات جدید سیاست بین‌الملل، نخست تمرکز خویش را بر اعتقادات بین‌الاذهانی[2]، قرار می‌دهد.

1. Constructivism

۲. Inter-subjective: مقصود از بینا ذهنیت، فهم مشترک از اشتراکات یکدیگر است که میان افراد مختلف و بر اساس دغدغه‌های مشترک، شکل می‌گیرد. در این شرایط مفهوم اجتماعی شکل می‌گیرد. این مفاهیم اجتماعی توسط گفتگوهای درون‌گروهی منجر به شکل‌گیری دانش می‌گردد.

برساخت‌گرایان بر این باورند که منافع و هویت انسان‌ها از طریق ادراک و اعتقادات مشترک از یکسری مؤلفه‌های یکسان و مشترک چون دین و زبان شکل می‌گیرد (قوام، ۱۳۹۲: ۲۲۳-۲۲۲). از دیدگاه آنان، ساختارهاي فکري و هنجاري به‌اندازه ساختارهاي مادي اهميت دارند و یا نظام‌های معناداری هستند که تعریف می‌کنند، کنشگران چگونه باید محیط پیرامون خود را تفسیر کنند. اينان اهميت خاصي براي تأثيرگذاري ايده‌ها و افکار قائل بوده، درحالی‌که نو واقع‌گرايان بر «ساختار مادي موازنه قدرت نظامي» و مارکسيست‌ها بر «ساختار مادي اقتصاد سرمايه‌داري» تأکيد مي‌کنند (بخشی، ۱۳۸۵: ۴۷). سازه‌انگاران استدلال مي‌کنند که ايده‌ها و باورها و ارزش‌هاي مشترك نيز داراي ويژگي‌هاي ساختاري هستند و نفوذ زيادي بر کنش‌هاي اجتماعي و سياسي دارند. در حقيقت از ديد آن‌ها، ساختارها در اصل مادي نيستند بلكه بر اساس تصور و خيال‌انديشي بنا شده‌اند كه شامل هنجارها، باورها، رويه‌ها و عادت مشترك مي‌باشند و با اين وجود، از يك پيامد مادي نيز برخوردارند. بنابراين سازه‌انگاري بيشتر يك مقوله ادراكي و اجتماعي است تا يك موضوع اساساً مادي‌گرايانه و فردگرايانه (فلاحي، ۱۳۸۰: ۱۸۰). یک اصل بنيادين نظريه اجتماعي سازه‌انگاری، اين است كه مردم نسبت به‌پديدها و امور، ازجمله ديگر كنشگران، بر پايه معنايي كه آن چيزها برايشان دارند عمل مي‌كنند (لینکلیتر، ۱۳۸۵: ۳۶).

در تحلیل برساخت‌گرایانه، در صورتی تاریخ و هویت مشترک به‌گسترش مبادلات فرهنگی و به‌تبع آن همگرایی اقتصادی و سیاسی کشورها منجر می‌شود که نگرش کشورها در خصوص این وجوهِ مشترک، مثبت و ازلحاظ روانی مقبول باشد (عرب، ۱۳۹۰: ۳٤). در غیر این صورت، نه‌تنها نگاه آنان به یکدیگر بسیار متفاوت خواهد بود، بلکه تکیه‌بر وجود عینی مشترکات، تعاملات کشورها با موانع و مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد. طبق روش‌شناسی هرمنوتیکی سازه‌انگاری، بیش از ساختار مادی (اقتصادی و نظامی) باید بر ساختارهای غیرمادی نظیر برداشت‌های فرهنگی تأکید ورزید. ساختارهای مادی همواره تنها در چارچوب ساختارهای فکری و انگاره‌ای، معنا می‌یابند. درواقع، ساختارهای معرفتی و شناختی بستر به‌کارگیری منابع مادی را فراهم می‌سازند و به کُنِش اجتماعی معنا می‌بخشند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۱۱۷). طبق عقیده برساخت‌گرایان، هویت از بیگانه/دیگری سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی هویت جمعی به‌صورت منفی و سلبی تعریف می‌شود. به‌عنوان‌مثال، یک فرد از آن حیث ایرانی به شمار می‌آید که یک افغان نیست (کرمی، ۱۳۸۳: ۱٦۷). در سطح کلان‌تر، دولت‌ها نیز سایرین را بر اساس هویتی که او (خود) به آن‌ها نسبت می‌دهد درک می‌کنند. در چنین شناختی، برداشت‌های نادرست و خطرناک دولت‌مردان از رفتار خود و دیگران در سطح بین‌المللی که منجر به‌تعارض دولت‌ها می‌شود، امری ناگزیر است (قوام، ۱۳۹۲: ۱۲۷-۱۲٦).

درگذشته مطالعات مربوط به برساخت‌گرایی به‌شدت متأثر از رویکرد علوم اجتماعی بود. در تقسیم‌بندی‌های سنتی علوم اجتماعی، مطالعه فرهنگ به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی واگذار گردید و آن را خارج از حوزه اقتصاد سیاسی قرار داد. بر همین اساس، اقتصاددانان سیاسی و سازه‌انگاران توجه چندانی به متغیرهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نداشتند؛ اما امروزه در رهیافت اقتصاد سیاسی، اندیشمندان این حوزه با تشخیص این ناکارآمدی، درصدد نشان دادن تأثیرگذاری متقابل نقش عوامل فرهنگی و دولت و بازار هستند (کلارک، ۱۳۸۹: ۳۱۸). لذا اقتصاددانان سیاسی جدید، سعی دارند بین سازه‌انگاری و اقتصاد سیاسی، یعنی متغیرهای هویت، اقتصاد و سیاست یک پیوند و همخوانی برقرار سازند؛ به‌گونه‌ای که برخی مدعی اولویت متغیر هویت و آگاهی سازه‌انگارانه در مطالعات جدید اقتصاد سیاسی بین‌الملل هستند (پالان، ۱۳۸٦: ۳۵۱).

چالش‌های سطح ملی

برداشت‌های متفاوت از عناصر هویت‌ساز مشترک

نقش مؤثر و مثبت عناصر مشترک هویت‌ساز در ایران و افغانستان نظیر دین اسلام، زبان فارسی و جغرافیا در روابط تجاری ایران و افغانستان اندکی جای تأمل دارد. به اعتقاد برخی، دین اسلام به‌دلیل تفاسیر و سوءبرداشت‌های متفاوت از آن و انعکاس چنین شکافی در رفتارهای اجتماعی دو ملت، کمتر توانسته در همزادپنداری مشترک فرهنگی،

تولید بینش عمیق و رفتار همگن اجتماعی ایرانیانِ شیعه - مذهب و افغان‌هایِ سنی مذهب، نقش سازنده‌ای ایفا کند (واعظی، ۱۳۹۱: ۳۰۱). همچنین، به‌نظر می‌رسد سنی بودن اکثریت پشتون‌های افغان (و نقش تأثیرگذار و تاریخی آنان در ساخت سیاسی) و گرایش نسبی برخی آنان به‌سمت کشورهای سنی مذهب و غیر شیعی از نقش‌آفرینی اقتصادی و سیاسی دین مشترک (اسلام) در مناسبات تهران-کابل کاسته است. در صورت تشدید این امر، تفرق نگاه واحد آریاییِ ایرانیان و افغان‌ها از یکدیگر امری محتمل است (فلاح‌نژاد و امیری، ۱۳۹٤: ۱٤۱). یکی دیگر از عناصر هویتی مشترک، زبان فارسی است که دولت‌مردان ایرانی و افغان برای تبیین اهمیت نقش فرهنگ بر تجارت، تأکید خاصی بر آن دارند. از نظر این پژوهش، افزایش تعاملات دوجانبه ملت‌ها و دولت‌ها بستگی به‌زبان درجه نخست آنان دارد؛ یعنی «زبان اندیشه و تفهم یکدیگر». تحولات تاریخی ایران و افغانستان نیز نشان داده که زبان نخست و درجه اول که در گفتگوی تمدن‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند، کمتر شکل‌گرفته است و تنها بر زبان تکلم (فارسی)، تأکید شده است. نتیجتاً، به‌جای تأکید صرف ایرانیان و افغان‌ها بر وجود صوری زبان فارسی (درجهٔ دوم) که فضای حیاتی و وحدت آن میان لهجه‌ها و گویش‌های متفاوت تقسیم‌شده، تأکید بر هموارسازی زبان‌اصلی فکر و اندیشه و ادراک یکدیگر، بسیار مهم است.

بی‌اعتمادی هویتی و اقتصادی

تعمیق روابط اقتصادی و سیاسی ایران و افغانستان، وابسته به اعتمادسازی متقابل آنان است.[1] اما باوجود تلاش‌های ایران برای نشان دادن حسنِ نیت خود به این کشور، هنوز نشانه‌های معلق بی‌اعتمادی بر فضای تعاملات تهران و کابل حاکم است. در بسیاری از موارد، شیعیان و حتی تاجیک‌های افغانستان (به‌ویژه تاجیک‌های شیعه مذهب) همواره مورد سرزنش قرار گرفته‌اند که وابستگی شدید سیاسی و مذهبی به ایران دارند. از دیدگاه مخالفین ایران، تهران ضمن سوءاستفاده سیاسی از نشانه‌های هویتی مشترک (لطفی، ۱۳۹٤: ۷۱) سعی دارد با دخالت در مناسبات داخلی افغانستان از طریق نفوذ فرهنگی در میان تاجیک‌ها و شیعیان (به‌ویژه هزاره‌ها)، منافع خود را در این کشور دنبال کند و از قدرت‌گیری پشتون‌های مخالف با هویت و تمدن ایرانی، جلوگیری کند. همچنین در بسیاری موارد، با استناد به این‌که آمریکا «دشمن مشترکِ» ایران و طالبان است، دولت ایران را متهم به کمک‌های مالی و تسلیحاتی به این گروه کرده‌اند. تداوم چنین انتقادات و «بی‌اعتمادی هویتی»، بر روابط ایران و افغانستان تبعات منفی به‌همراه داشته است (مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۹۳: ۵۲).

علاوه بر بی‌اعتمادی هویتی، باید افزود، «بی‌اعتمادی اقتصادی» نیز نوع ادراک ملت افغان از ملت ایران را تحت-الشعاع قرار داده است. طبق مطالعات میدانی، امروزه تجار و کارشناسان افغان بر این باورند که باگذشت زمان، از کیفیت محصولات ایران کاسته شده است. به گفته آنان، در ابتدا کالاهای ایرانی به‌علت مصرف داخلیِ اندک افغانستان، باکیفیت بالا ساخته می‌شدند، اما با افزایش تقاضا از سوی افغانستان، شرکت‌های تولیدی ایران محصولات بی‌کیفیت و یا متوسط خود را به بازار این کشور صادر می‌کردند (نجفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۵۷). بی-اعتمادی اقتصادی، ضمن اینکه شرایط را برای نفوذ کشورهای رقیب مانند هند، چین و پاکستان در بازار افغانستان فراهم می‌سازد، باعث شده تا هویت ایرانیان در نزد افغان‌ها آغشته به منفعت‌جویی و تزلزل الگوهای رفتاری شود. بدین‌جهت، امروزه ازنظر مقامات این کشور، تقویت روابط اقتصادی و سیاسی با ایران، مستلزم اعتمادسازی است (اتاق تجارت و صنایع افغانستان، ۱۳۹٤: ۲). این بی-اعتمادی، خصوصاً در میان تجار افغان، از شکل‌گیری نظام ادراکی مشترک جلوگیری می‌کند.

انگاره‌های ذهنیِ متفاوت مسئولین ایران به واردات از افغانستان

بسیاری از کارگزاران اقتصادی و مسئولین ذی‌ربط در ایران در خصوص افزایش و یا کاهش واردات از افغانستان به‌داخل

۱. اعتمادسازی در اینجا به معنای کنش کشورها در جهت کاهش بی‌اعتمادی و رفع سوءظن و بدبینی یکدیگر مدنظر است.

کشور وحدت نظر ندارند. از نگاه برخی، افزایش وارداتِ کالاهای افغانی موجب تضعیف فروش محصولات بومی ایران می‌شود. این در حالی است که مقامات افغان نگران حجم پایین صادرات کشورشان به ایران هستند. از سوی دیگر، برخی دیگر چنین می‌پندارند که افزایش واردات، باعث افزایش وابستگی اقتصادی افغانستان به ایران و نتیجتاً، افزایش مناسبات تجاری و سیاسی دو کشور را در پی خواهد داشت (جوییان: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲). انعکاس تفاسیر گروه نخست (موافقین کاهش واردات از افغانستان) دو پیامد زیان‌بار خواهد داشت. اولاً تجار افغان بر اساس تفسیری که از این نشانه دارند، پی به‌روابط ناعادلانه با ایران برده و برای این‌که پاسخی به این نشانه ارائه کنند، ناخودآگاه به سمتِ «دیگری»، به‌ویژه هند هدایت می‌شوند تا از این طریق تراز تجاری مثبت برقرار شود. ثانیاً ضمن تشدید ساختن واگرایی دوجانبهٔ تهران-کابل، موجب هدر رفتن فرصت‌های موجود برای رشد و توسعه مناطق محروم و مرزی شرق ایران از طریق تجارت و تعامل با غرب افغانستان خواهد شد. این نکته از آن‌جهت مهم است که توسعه محور ترانزیتی شرق ایران با نقش‌آفرینی افغانستان، نقش بسزایی در احیاء اقتصاد خراسان بزرگ دارد.

ذهنیتِ مشروع برخی مسلمانان از تجارت مواد مخدر

گسترش مواد مخدر در افغانستان، در ابتدا منجر به نابودی اقتصاد داخلی و تجارت خارجی این کشور و سپس اشاعه تبعات منفی چنین پدیده‌ای در جغرافیای خراسان بزرگ شده است. کسانی که به قاچاق مواد مخدر مبادرت می‌ورزند، یکی از پردرآمدترین اقشار جامعه هستند که در صورت روی‌گردانی آنان از قاچاق و روی آوردن به‌تجارت مشروع، اقتصاد افغانستان و نواحی مرزیِ مشترک با این کشور، خیزش بزرگی را تجربه خواهد کرد؛ اما دامنه سود مواد مخدر باعث شده تا بیشتر کشاورزان مسلمان در افغانستان و نیز برخی استان‌های شرقی ایران مثل سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی، دیدگاه منفی و نامشروع از کشت خشخاش و قاچاق نداشته باشند و آن را در ردیف سایر اقلام کشاورزی و صرفاً به‌عنوان یک منبع درآمد مشروع به‌حساب آورند. در واقع، برای اینان تفاوتی بین کشت خشخاش و کشت گندم وجود ندارد. عوامل ارزش‌افزوده، بازار فروش مناسب و سازگاری اقلیم، باعث اولویت کشت خشخاش به‌جای کشت‌های جایگزین و مشروع (ملی) گردیده است؛ بنابراین، برخلاف عقیده غالب نخبگان ابزاری و فکری ایرانیان و افغان‌ها تا زمانی که به لحاظ روانی و اجتماعی، قُبحی برای مواد مخدر و قاچاق آن وجود نداشته باشد، نمی‌توان کشاورزان افغان و قاچاق‌بران را از تولید محصولی بازداشت که منافع مادی آن اساساً قابل قیاس با سایر محصولات نیست (ملازهی، ۱۳۸۳: ۳۳).

سوءبرداشت افکار عمومی ایران از افغانستان

بر اثر شرایط بحرانی افغانستان، آنچه از این کشور در نزد افکار عمومی ایران نمود یافته، چیزی جز جنگ و عقب‌افتادگی نیست که خود امروزه منجر شده تا تصویر روشن و درستی از اوضاع کنونی آن در ایران ارائه نشود (حاجیان، ۱۳۹٤: ۳۳). تداوم انگاره‌های بی‌ثباتی در نزد افکار عمومی که سرمایه‌گذاران و سیاست‌مداران ایرانی به‌شدت متأثر از آن شده‌اند، باعث شده تا به پیشرفت‌های اقتصاد فعلی افغانستان، توجه چندانی نشود. این در حالی است که با آغاز دهه تحول افغانستان از سال ۲۰۱٤م در کنار تمام ناامیدی‌ها، دستاوردها و امیدواری‌هایی از قبیل عضویت این کشور در سازمان تجارت جهانی و امضای قراردادهای مختلف راهبردی آن با شماری از کشورها برای بهره‌برداری از فرصت‌ها و امکانات داخلی همانند معادن، وجود دارد. این مهم، می‌تواند پاسخ مناسبی باشد برای بیشتر نگرانی‌ها و گزارش‌های نگران‌کننده فعلی از وضعیت این کشور و از همه مهم‌تر، انگیزه و محرکی باشد برای این‌که افغانستان بتواند گام‌های موفقیت را بردارد (بربری، ۱۳۹٤: ۹). رشد اقتصادی این کشور در سال ۲۰۱٦م ۲/۱ درصد بوده است و انتظار می‌رود این رشد اقتصادی در سه سال آینده به‌طور تدریجی از ۱/۸ درصد در سال ۲۰۱۷م. به ۳/٦ درصد در سال ۲۰۱۹م افزایش یابد[1] (توسلی غرجستانی، ۱۳۹۴: ۲۸۱). مطلق

۱. البته لازم به ذکر است که افغانستان در حال تجربه رشد اقتصادی و نه توسعه اقتصادی است.

دانستن واقعیت‌ها و محکوم کردن ابدی افغانستان به سرنوشتی عقب‌مانده و جنگ‌زده، مخالف باعقیده سازه‌انگاران مبنی بر «تغییر مداوم امور» است.

نگاه منفی افغان‌ها نسبت به ایران

یکی از اهرم‌های فشار اقتصادی و سیاسی علیه ایران، ایجاد سوءظن و بی‌اعتمادی افکار عمومی افغانستان نسبت به دیپلماسی و سرمایه‌گذاری‌های ایرانی در بازسازی این کشور است (جالینوسی و خانی، ۱۳۹۱: ۱۰). از نظر مخالفین، دیپلماسی اقتصادی و عمرانی و حتی پزشکی ایران به‌دنبال ایدئولوژی‌سازی در افغانستان است. چنین برداشت و ادراکی منجر شده تا در برخی محافل این کشور، ایران با هویتی مداخله‌گرایانه و ایدئولوژیک شناخته شود که گویی هیچ سنخیت و اشتراکی با هویت آنان ندارد. در این بین، رسانه‌های افغانستان که برخی تحت تأثیر عناصر سیاسی و مخالفِ ایران قرار گرفته‌اند، نقش مهمی در بازنمایی معنوی ایران دارند؛ به‌گونه‌ای که امروزه کوشش بعضی رسانه‌ها برای تضعیف جایگاه ایران در این کشور، شدت بیشتری یافته و تاکنون توانسته در جهت‌دهی منفی افکار عمومی افغان‌ها در بازتعریف هویتی ایرانیان مؤثر واقع شود (معادی‌خواه و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۸).

بازتعریف نادرستِ هویتی از مهاجرین افغان در ایران

حضور مهاجران افغان در ایران، به سه علت عمده برای سرمایه‌گذاری ایرانیان در افغانستان مفید است. این مهاجران با سکونت در ایران، مهارت‌های زیادی شغلی و تولیدی کسب کرده و می‌توانند به‌عنوان کاروزران ماهر در تقویت اقتصاد افغانستان محسوب می‌شوند. ثانیاً، مهاجران با عادت به مصرف تولیدات و کالاهای ایرانی، تقریباً فرهنگ و الگوی مصرف ایران را اقتباس کرده‌اند؛ بنابراین، سرمایه‌گذار ایرانی، می‌تواند از ذائقه مصرف بخش عمده افغان‌ها اطمینان خاطر داشته باشد (نجفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۷۷). ثالثاً، مهاجرین تاجر افغان با سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف و با داشتن ارتباطات و آشنایی با بازارهای خارجی و نیز کسب تجربه و دانش درباره شیوۀ تجارت بین‌المللی، می‌توانند در تقویت زیرساخت‌های اقتصادی افغانستان نقش ایفا کنند (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۰). با این وجود، اکثر ایرانیان به مهاجرین افغان که برخی از آنان از تجار بزرگ افغانستان هستند، صرفاً به‌عنوان «آواره» نگریسته‌اند و نتوانسته‌اند آنان را در هویت ایرانی خود جای دهند؛ به‌گونه‌ای که تحت تأثیر چنین بازتعریفی، بسیاری از مهاجرین معتقدند که اهانت‌های زیادی از سوی فرهنگ و ذهنیت ایرانی دیده‌اند و این نوع نگاه، ازنظر آنان راه را برای تعاملات اجتماعی با ایرانیان دشوار ساخته و به‌شدت از چنین نگاهی رنجور هستند (یحیایی و کیا، ۱۳۸۸: ۱۴۹-۱۴۸). بنابراین، باید توجه داشت که مهاجرت تنها انتقال مردم از محلی به محلی دیگر نیست، بلکه عنصر مهمی در همزیستی اجتماعی ملل مختلف است که برای درک و فهم دگرگونی مستمر در پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی جوامعِ دارای سرزمین و تمدن مشترک از اهمیت بسیاری برخوردار است و لاجرم در بافتار فکری جامعه مبدأ (همچون افغانستان) و مقصد (همچون ایران) و تغییر شیوه زندگی مهاجران و ذهنیت آن‌ها تغییرات مهمی ایجاد می‌کند (شاطریان و گنجی‌پور، ۱۳۸۹: ۸۴). لذا از آنجا که منافع و تعاملات اقتصادی دولت‌ها تابعی از شناخت درست یکدیگر است و از سویی در بین ایرانیان، ذهنیت منفی از مهاجرین افغان وجود دارد، این مسئله به‌نوبه خود بر سطح مبادلات و درنتیجه منافع اقتصادی دوجانبه تأثیرگذار است.

سیاست‌های ضعیف فرهنگی

مطالعه دروندادها و فرایندهای آموزش عالی فراملی، در قالب دوره‌های تحقیقاتی مشترک دانشگاهی، تبادل دانشجو و استاد، ایجاد مراکز تحقیقاتی مشترک و افزایش کیفیت صادرات و واردات آموزش و دانش عالی که همگی جزء ابزارهای هم‌افزایی فکری و فرهنگی جوامع محسوب می‌شوند، نشان می‌دهد که وضعیت فعلی ایران و افغانستان در این خصوص، از مطلوبیت چندانی برخوردار نیست (بازرگان و همکاران، ۱۳۸۹: ۱). در زمینه تبادلات علمی فراملی با افغانستان، به نظر می‌رسد در ایران نگاه محتاطانه‌ای وجود دارد. تحت تأثیر چنین سیاست‌هایی، امروزه در داخل ایران و افغانستان متخصصانی که بتوانند در سطح استانداردهای جهانی از میراث‌های بزرگ هویتی و فرهنگی در جهت توسعه روابط بهره‌جویند، تربیت نشده‌اند. همچنین باید به حمایت ضعیف دولت‌های ایران و

افغانستان از ابزارها و سازمان‌های غیردولتی همچون تئاتر، گروه‌های سینمایی، موسیقی، گردشگری، موزه و غیره که در تقویت زمینه‌های همگرایی آنان نقش مهمی می‌تواند ایفا کنند اشاره داشت (حاجیان، ۱۳۹٤: ۳۵-۳٤). رشد ضعیف شناخت فرهنگ سیاسی یکدیگر، پیشرفت کندِ «آگاهی حقیقیِ» ایرانیان و افغان‌ها از همدیگر و ضعف در تربیت صحیح نیروی انسانی، سه پیامد مهمِ سیاست‌های ضعیف فرهنگی در سه مقوله آموزش‌های فرامرزی، متخصصان و رسانه‌های غیردولتی است. لذا با توجه به رابطهٔ متقابل «قدرت و آگاهی» که نحله‌های مختلف سازه‌انگاری در خصوص آن اجماع نظر دارند، به‌دست‌آوردن قدرت اقتصادی و سیاسی بدون داشتن پایگاه فرهنگی و نفوذ اجتماعی در یک کشور امری دشوار است.

گرایش‌های برون مرزی اقوام

اکثر اقوام افغانستان، دنبالهٔ قومیِ گروه‌های ساکن در کشورهای همسایهٔ آن هستند، جز هزاره‌ها که در مرکز افغانستان محصور شده‌اند، نیمی از اقوام این کشور، دنباله قومی کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان در شمال و نیمِ دیگر آن یعنی پشتون‌ها و بلوچ‌ها در جنوب و شرق، ادامه قومی پاکستان می‌باشند[1] (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۱۳٦). توجه به زمینه‌مندی این سوژه‌های اجتماعی، به دو دلیل مهم است؛ اولاً بخش مهم اقتصادی و حتی کشاورزی افغانستان در مناطق شرقی، شمالی و جنوبی این کشور قرار دارد و مناطق غربی که هم‌مرز با ایران است، رونق اقتصادی چندانی ندارد (عباسی و رنجبردار، ۱۳۹۰: ۲۱۵). ثانیاً؛ ابژه‌های «دیگر گریزی» و «خویشتن‌داری» که به‌نوعی می‌توان آن‌ها را با «قواعد تنظیمی»[2] در مباحث هستی-شناسی سازه‌انگاری یکی دانست، کنش‌های منفیِ تأثیرات عواملِ محیطی بر فرایند تعاملات اجتماعیِ اقوام در جغرافیای فرهنگی افغانستان هستند که تحت تأثیر فشارها، خصوصیات و آموخته‌های محیطی خاص، رفتارها و باورهایی را فرامی‌گیرند که متأثر از شرایط اکولوژیکی همان محیط است (واعظی، ۱۳۹۱: ۲۰۸). به‌عنوان‌مثال، میراث مشترک فرهنگی پشتون‌های افغان با پاکستان، باعث نزدیکی تجاری آنان به یکدیگر شده است. اشتراک زبانی و تبعیت اینان از قواعد نظام اجتماعی پشتون والی، ضمن تشدید گرایش‌های برون مرزی (شفیعی و عیدوزایی، ۱۳۹۲: ۱۲۰) می‌تواند زمینه «جذب» سرمایه‌های اقتصادیِ جنوب افغانستان به‌سوی پاکستان و «دفع» این سرمایه‌ها به‌سوی ایران را فراهم کند. از این منظر می‌توان گفت که اشتراکات فرهنگی و تعاملات ایران با مناطق غربی (همچون ولایت هرات) و مرکزی افغانستان (منطقه هزاره‌جات شیعه) بیشتر از مناطق جنوبی و شرقی این کشور است. با این وجود، دولت جمهوری اسلامی ایران فارغ از مذهب، قومیت و ایدئولوژی می‌بایست تعاملات سازنده و یکسانی با این مناطق برقرار سازد.

سازه‌های ساختاری جامعه نیمه سنتی

یکی از مشترکات اجتماعی ایران و افغانستان، ویژگی «در حالِ گذار» و به‌عبارتی نیمه سنتی بودن جامعه آنان است. در چنین کشورهایی، ساخت و انگاره‌های سنتی و نیمه سنتی جامعه، به‌عنوان یکی از عوامل بازدارنده توسعه اقتصادی و اجتماعی، تلقی می‌شوند. تعاملاتِ اجتماعی مردم افغانستان و به‌عبارتی همان سرشت و ساختار آگاهی اجتماعیِ موردنظر سازه‌انگاران که به‌معنای توزیع ایده‌ها و افزایش شناخت است، به‌دلیل ساختار نیمه سنتی جامعه، شرایط بسته جغرافیایی، ضعف حمل و نقل و شبکه‌های ارتباط اجتماعی، نسبتاً محدود مانده است. به همین جهت، سطح روابط و دادوستدهای بازرگانی این کشور، با توجه به پتانسیل‌های جغرافیای اقتصادی آن، رونق زیادی نیافته است. از سوی دیگر، یکی از سازه‌هایی که تاکنون در ساختار چنین جوامعی باقی‌مانده، تقدم هویت مذهبی (اُخروی) بر هویت اقتصادی (دنیوی) است. به‌عبارتی دیگر،

۱. با توجه به اینکه پاکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان پس از افغانستان، موجودیت سیاسی یافته‌اند، می‌توان گفت که این کشورها ادامهٔ قومی افغانستان هستند. مراد پژوهش حاضر در اینجا، همین نکته است.

۲. قواعد تنظیمی در شرایط تعریف شده، رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و عدم پیروی از آن‌ها با مجازات همراه است (مشیرزاده، ۱۳۸٤: ۱۱۸).

امروزه هنوز در افغانستان و ایران تا اندازه‌ی قابل‌توجهی «دنیاگریزی» و «آخرت‌پذیری» حاکم است. بدین خاطر، نه‌-تنها قشر اندکی توانسته‌اند به‌سمت دنیای اقتصاد گام بردارند، بلکه ریشه تاریخی و طولانی‌مدت این امر (دنیاگریزی) باعث شده تا افرادی که در این دو کشور درصدد ورود به‌عرصه اقتصاد هستند، بیشتر «اقتصاد ذهنی» (سطحی) و نه «ذهن اقتصادی» (متخصص) بر آنان حاکم گردد. از نظر این نوشتار، میان سطح توسعه‌یافتگی اقتصادی ایران و افغانستان و ساخت سنتی و دینی جامعه ارتباط معناداری وجود دارد. در حقیقت، هر موضوع جدید و در اینجا اقتصادمحوری و سیاست‌پردازی، ابتدا باید در ذهن انسان، باورهای فرهنگی و شرایط اجتماعی-تاریخی یک جامعه جای خاص خود را بیابد و پس از آن است که در جهان خارج عینیت می‌یابد (الگوی رفتار اقتصادی و نظم اجتماعی متناسب آن) و اگر بدون ذهنیت و بافتار فرهنگی مناسب، امری به‌عینیت برسد، یک امر بی‌ریشه و محکوم به-شکست است. همین رویکرد سنتی و مذهبی تا حد زیادی در مسیر سطح تعاملات اقتصادی و درنتیجه پیشرفت دو کشور خلل ایجاد کرده است.

چالش‌های سطح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای

تضادهای هویتی هند و پاکستان در جنوب آسیا

تنش‌های تاریخی و متداومِ هویتی کشورهای هند و پاکستان که خصلت فرامرزی به‌خود گرفته، توانسته است ضمن تأثیرات مشهود بر ثبات اقتصادی و تنازعات هویتی افغانستان، بر شاخص‌های توسعه اقتصادی دولت‌های هم‌جوار آن به‌ویژه ایران مؤثر واقع شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۵). تعریف هندی‌ها و پاکستانی‌ها از یکدیگر به‌عنوان «دشمن»، تعارض اسلامیزم و هندوئیزم، وقوع جنگ‌های ۱۹۴۷، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱میلادی، استقلال بنگلادش و منازعات مرزی پاکستان و هند که در مجموع، همه این‌ها معرف منازعات هویتی هستند، از چند جهت همگرایی ایران و افغانستان را تحت تأثیر قرار داده است (اطاعت و احمدی، ۱۳۹۴: ۱۹)؛ نخست این‌که پاکستان برای جبران تلفات و خسارت‌های حیثیتی گذشته تلاش می‌کند تا به-تقویت طالبان که مخالفان اصلی هند هستند، بپردازد. دوران پنج ساله حکومت طالبان، دشواری‌های زیادی برای دولت هند از قبیل گسترش بی‌سابقه نفوذ بنیادگرایی و بی-ثباتی در دره کشمیر و قطع روابط اقتصادی با افغانستان را به‌همراه داشت (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۵۷). ثانیاً قدرت روبه‌فزون هند و پاکستان در منطقه، می‌توانست موجب ارتقاء جایگاه اقتصادی افغانستان در جنوب آسیا شود، اما انعکاس نشانه‌های خصمانه هند و پاکستان در خاک یکدیگر، تحقق چنین هدفی را در سیستم اقتصاد منطقه‌ای با نقش‌آفرینی تجار و سرمایه‌گذاران افغان با چالش‌ها و تضادهای چندوجهیِ جدی مواجه ساخته است (پیشگاهی فرد و رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۱۳). این در حالی است که اقتصاد سیاسی جنوب آسیا و پیوند آن با آسیای مرکزی از طریق ایران و افغانستان، نقش بسزایی در احیاء مسیر ترانزیتی خراسان بزرگ همچون گذشته خواهد داشت.

نفوذ عربستان در افغانستان

منازعات منطقه‌ای ایران و عربستان که تابعی از فرآیند معناگرایی جدید آنان در عصر حاضر است، نشان می‌دهد که طبق عقیده سازه‌انگاران، هرگاه هنجارها و نوعِ ادراکات مذهبی و هویتی داخلی کشورها به کُنش استراتژیک در سیاست خارجی منجر شود، پیامدهای خاص خود را در حوزه همکاری یا تعارض با کشور ثالث و در اینجا افغانستان به‌وجود خواهد آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۴). عربستان در افغانستان هرچند بیشتر اهداف سیاسی-مذهبی و کمتر اقتصادی دارد، اما افزایش نفوذ فرهنگی آن در این کشور از طریق اشاعه اندیشه‌های وهابیت[1] و ضد شیعی-ایرانی، یکی از موانع نگرش مثبت ملت افغان به «هویت دیگری»؛ یعنی ایرانیان است. از سوی دیگر، عربستان از طریق تقویت طالبان و افزایش کمک‌های مالی در افغانستان و نیز تجهیز مدارس و حوزه‌های دینی این کشور، ضمن قدرت‌نمایی

۱. نخستین‌بار در میانه سده ۱۹م بعضی از دعوتگران مکتب وهابیت در جنوب شرق افغانستان آغاز به‌تبلیغ سلفی‌گری نمودند (بلخی، ۱۳۹۱: ۹۵).

منطقه‌ای و ایجاد دولتی همگرا و برخوردار از ویژگی سلفی-وهابی در افغانستان، به‌دنبال کمرنگ کردن بسط نفوذ تمدنی و مذهبی ایران در این کشور است. همچنین اشتراک منافع و سیاست‌های مذهبی عربستان با پاکستان و همسویی منطقه‌ای آنان با آمریکا، باعث شده تا سیاستِ «مهار ایران» در افغانستان، تقویت شود (لطفی، ١٣٩٤: ٦٥).

جهانی‌شدن فرهنگ غربی و اشاعهٔ ارزش‌های آمریکایی

فرهنگ، نشانه قلمرو نمادین از معنی‌سازی به‌عنوان عرصه دخالت‌های سیاسی و اقتصادی جهانی است؛ بدین معنا که جهانی‌شدن بر محوریت سیاست هویت و معناپردازی صورت‌بندی می‌شود و همچنین، محدود شدن معنی در مکان را درهم می‌شکند و سرایت برون‌مرزی می‌یابد (سجادی، ١٣٩٣: ٣٢-٣١). بر اساس این عقیده، حمله آمریکا به افغانستان را باید امری سازه‌گرایانه برای سیطره دوباره برجهان (جهانی‌سازی) و نتیجه دکترینال شدن خصیصه‌های معناگرا، ارزش محور، هویت محور و منفعت‌جو سیاست خارجی ایالات‌متحده در جهان دانست[1] (خلیلی و باهوش فاردقی، ١٣٩٣: ٦٧) به همین دلیل، برداشت غالب از «جهانی‌شدن» در افغانستان، برداشت آمریکایی شدن و غربی شدن فرهنگ بومی و سنتی آنان است. ازنظر بسیاری از نخبگان و مردم افغان، جهانی-شدن به‌عنوان تولید تمدن غربی-آمریکایی و یک مؤلفه ساختاری فرامنطقه‌ای، با گسترش عناصر و ارزش‌های غیرمذهبی، اسلام‌ستیزی، سکولاریسم، نظام اقتصادی سرمایه‌داری، نسبی‌گرایی، فساد و فحشا، تجمل، مصرف-گرایی و غیره، نظام ارزشی و اعتقادت مذهبی ملت افغان را تضعیف کرده است (عباس‌زاده فتح‌آبادی، ١٣٩١: ٤٨-٤٧). آمریکا با تکیه بر ارزش‌های به‌ظاهر انسان‌دوستانه و جهانی-اش، درصدد کسب رضایت افکار عمومی و نفوذ به عمق روستاها و شهرهای افغانستان است. بنابراین، در بلندمدت پیوند هویتی و نگاه فرهنگی-دینی دولت و ملت افغانستان به ایران که امروزه نقطه قوتی برای تعاملات دوجانبهٔ دو کشور محسوب می‌شود، به‌شدت از جهانی‌سازی فرهنگی آمریکا تأثیر خواهد پذیرفت؛ چراکه جهانی‌شدن تنها به‌معنای شکسته شدن مرزها و تحول فضا به‌واسطهٔ نوآوری‌های ارتباطی نیست، بلکه جنبه ذهنی هم دارد، یعنی فرآیند نزدیک شدن و دور شدن «من» و «دیگری» را در عرصه‌ی ذهن به جریان می‌اندازد (سجادی، ١٣٩٣: ٣٢). درواقع، «فرهنگ سیاسیِ جهانی‌سازی و استانداردکننده آمریکایی» می‌تواند غایات زندگی جامعه افغان را تعیین و کنش‌های افراد را به‌سوی آن هدایت کند و به زیربنای اجتماع دینی و زبان سنتی تعاملات اجتماعی و اقتصادی آنان در سطوح داخلی و بین‌المللی و بر اساس تعریف یکسری انتظارات و نقش‌های رفتاری جدید، شکل نوینی بخشد.

حضور کشورهای عضو ناتو

اتخاذ دیپلماسی فرهنگی ایران در قبال افغانستان، توسط کشورهای عضو ناتو «امپریالیسم و شبیخون فرهنگی ایران» نامیده شده است که در بسیاری موارد، در یکی دو دهه گذشته به‌روابط تهران-کابل آسیب رسانیده است. از نظر اینان، دیپلماسی فرهنگی ایران از طریق گسترش محصولات فرهنگی و فعالیت نهادهای آموزشی، تلاش برای ساخت دانشگاه، پخش کتب درسی و علاقه‌مند ساختن بسیاری از جوانان افغان به‌پیگیری تحصیلات عالیه در ایران، باعث افزایش وابستگی فکری و آموزشی افغانستان به ایران خواهد شد. به همین جهت، نفوذ و دخالت برخی کشورهای عضو ناتو که بعضاً منافع تجاری و ایدئولوژیکی زیادی در افغانستان دارند، سبب شده تا کمتر از مهاجرین افغان که در ایران زندگی کرده و در آنجا به تحصیلات عالی پرداخته‌اند، در امور اداری این کشور استفاده شود. آنان همچنین به پیوندهای میان ایران با شیعیان هزاره و سنی‌های فارسی‌زبان و نیز شمار بسیاری از مهاجران افغان که در ایران زندگی می-کنند با دیده تردید می‌نگرند. درنتیجه، از آنجا که کشورهای عضو پیمان ناتو و آمریکا مجموعه مشترکی از سازه‌ها و

---

١. این نوشتار با جهانی‌شدن فرهنگ از نوع غربی و شرقی آن مخالف است؛ چراکه منجر به حذف تساهل و مدارا، گسترش دگماتیزم فکری و نابودی فرهنگ و سنن بومی شده است.

هنجارهای هویتی با دولت و ملت ایران ندارند، مایل به افزایش نفوذ اجتماعی-فرهنگی ایران در افغانستان به‌ویژه نواحی شیعه‌نشین و فارسی‌زبان نیستند (تیشه‌یار، ۱۳۹۱: ۹-۸).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، نویسندگان به بررسی نقش فرهنگ و اشتراکات فرهنگی بر روابط اقتصادی ایران و افغانستان طی سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۰۱م پرداختند. این امر ناشی از تأکید و اهمیتی است که امروزه توسط دولت‌مردان و محققین دو کشور به‌نقش اشتراکات فرهنگی در گسترش روابط تهران-کابل در نظر گرفته شده است. این مسئله که تاکنون توسط محققین مورد بررسی قرار نگرفته است، در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی و بر اساس رهیافت سازه‌انگاری بررسی شد. طبق این رهیافت، نظام ادراکی (فرا مادی/معنایی) بر نظام مادی تقدم دارد. بر اساس یافته‌های پژوهش، دولت-های ایران و افغانستان تحت تأثیر مؤلفه‌های مختلف، نتوانسته‌اند از ظرفیت عناصر هویت‌ساز برای تحکیم «قرابت معناییِ» یکدیگر و متعاقباً، گسترش روابط اقتصادی دوجانبه بهره‌جویند. این امر علل مختلفی دارد: از یک‌سو، برداشت متفاوت آنان از اشتراکات فرهنگی، هویتی و تمدنی تأثیرگذار بوده است و از سوی دیگر، می‌توان به سیاسی شدن عناصر مشترک فرهنگی اشاره داشت، اما از منظری دیگر و تاحدودی واقع‌بینانه‌تر، می‌توان مسئله مذکور را این‌گونه ریشه‌یابی کرد که اگر بر اساس معیارهای مذهب، قومیت، زبان و حتی ادبیات میزان اشتراکات فرهنگی ایران و افغانستان را سنجید، باید دانست که ایران با اکثر جمعیت این کشور که پشتون، سنی مذهب و غیرفارسی‌زبان هستند دارای کمترین اشتراکات معنایی (فرهنگی) است. بررسی نقش فرهنگ در تعاملات ایران و افغانستان با بررسی موانع و چالش‌های سطوح منطقه‌ای و فراملی عینیت بیشتری می‌یابد. جدال‌های هویتی هند و پاکستان و نیز نفوذ عربستان در افغانستان به‌طور غیرمستقیم از نقش مثبت اشتراکات فرهنگی بر گسترش تعاملات اقتصادی تهران-کابل افزوده است. در سطحی کلان‌تر، امروزه جهانی‌شدن فرهنگ غربی باعث زایل شدن بن‌مایه‌های فرهنگ شرق و در اینجا (ایران و افغانستان) گردیده است. با توجه به‌نقش کمرنگ فرهنگ در همگرایی ایران و افغانستان، می‌توان بر نقش اقتصاد در این خصوص صحه گذاشت. تعاملات اقتصادی می‌تواند زمینه‌های وحدت ادراکی و دوجانبه را برای این دو کشور رقم زند. با گسترش مبادلات بازرگانی ایران و افغانستان که امروزه از ضرورت‌های داخلی آنان است، حرکت به‌سمت بازتعریف و بازنگری مثبت از یکدیگر و گسترش تعاملات دوجانبه و چندجانبه تهران-کابل رقم خواهد خورد. به‌عبارتی، اقتصاد جایگزین مناسب فرهنگ خواهد بود. البته این پیشنهاد تنها پیرامون کشورهای مورد نظری که در این پژوهش به آن‌ها پرداخته شد صدق می‌یابد و جنبه عام ندارد؛ چراکه کشورهای پیشرو عرصه صنعت و تجارت به‌مسئله و نقش فرهنگ در گسترش تعاملات دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی توجه وافری داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که به اعتقاد برخی فرهنگ و اشتراکات فرهنگی می‌تواند کشورها را در رسیدن به اهداف اقتصادی یاری رساند. از این‌رو باید توجه داشت که سازه-های نظام معنوی حداقل با در نظر داشتن تاریخ معاصر روابط ایران و افغانستان، همچون شمشیری دو لبه، «نقشی دوگانه» داشته و دارند. بر این اساس، احیاء اقتصادِ خراسان بزرگ با محوریت ایران و افغانستان با شکاف بین‌الاذهانی و چالش‌های بزرگی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو است، بر این اساس درباره نقش اشتراکات فرهنگی بر گسترش روابط اقتصادی ایران و افغانستان و سایر حوزه‌های خراسان بزرگ تا حدودی باید درنگ کرد.

فهرست منابع

۱. اطاعت، جواد، و ابراهیم احمدی. (۱۳۹۴). «تحلیل ژئوپلیتیک روابط پاکستان و همسایگان: تنش‌ها و تهدیدها». *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، (شماره ۲۴)، ۲۴-۱.

۲. افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۹۰). «خراسان بزرگ و نقش آن در گسترش و شکوفایی راه ابریشم». *خراسان بزرگ*، (شماره ۲)، ۱۴-۱.

۳. آقاجانی، احمد، و محمود عسگری. (۱۳۸۹). «قدرت افکنی هند و ملاحظه‌های امنیتی برای ایران». *فصلنامه راهبردی دفاعی*، (شماره ۳۰)، ٦٦-۲۷.

۴. آقاجری، محمدجواد، و مرتضی کریمی. (۱۳۹۴). «نقش بازیگران منطقه‌ای در فرایند دولت‌سازی افغانستان در دوران

طالبان و پساطالبان»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، (شماره ۳۰)، ۱۰۴-۵۷.

۵. بازرگان، عباس و همکاران. (۱۳۸۹). «نگاهی به آموزش عالی فراملی در کشور ایران: مسائل و چشم‌انداز». *پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، (شماره ۵۸)، ۱۷-۱.

۶. بخشی، احمد. (۱۳۹۵). «مطالعه مقایسه‌ای تأثیر ایدئولوژی سیاسی بر رفتار سیاست خارجی ایران و افریقای جنوبی». *رساله مقطع دکتری، رشته مطالعات منطقه‌ای*، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۷. بربری، غلامسرور. (۱۳۹۴). «چالش‌های فراروی افغانستان پس از خروج نیروهای بین‌المللی در سال ۲۰۱۴م.». *مجموعه مقالات هشتمین همایش مجازی بین‌المللی تحولات جدید ایران و جهان*، قزوین.

۸. بلخی، میرویس. (۱۳۹۱). *سیاست عربستان سعودی در قبال افغانستان (۱۹۹۱-۲۰۰۱ م.)*، کابل: امیری.

۹. پالان، رونن. (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی جهانی؛ نظریه‌های معاصر*، ترجمه حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران: مهاجر.

۱۰. پیشگاهی فرد، زهرا، و محمد رحیمی. (۱۳۸۷). «جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی». *علوم جغرافیایی*، (شماره ۶)، ۱۳۲-۹۹.

۱۱. توسلی غرجستانی، محمد. (۱۳۹۴). «تأثیر متقابل سیاست‌های مالی و پولی بر انتخابات». *اندیشه معاصر*، (شماره ۲)، ۲۹۰-۲۶۷.

۱۲. تیشه‌یار، ماندانا. (۱۳۹۱). «نگاهی به ملاحظات جمهوری اسلامی ایران درباره حضور ناتو در افغانستان». *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، (شماره ۷۸)، ۲۰-۱.

۱۳. جالینوسی، احمد، و اعظم خانی. (۱۳۹۱). «جایگاه افغانستان و قرقیزستان در راهبرد آمریکا در منطقه هارتلند جدید». *مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی*، (شماره ۱)، ۲۸-۱.

۱۴. حاجیان، خدیجه. (۱۳۹۴). «بررسی ظرفیت‌های زبان و ادبیات فارسی در ترویج ارزش‌های انقلاب اسلامی در تاجیکستان و افغانستان». *مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، (شماره ۳۱)، ۳۸-۷.

۱۵. حسنتاش، غلامحسین، و سیاوش صمیمی. (۱۳۹۵). *تجارت انرژی ایران و افغانستان، تجارت و راهکارها*، تهران: هزاره سوم اندیشه.

۱۶. حق‌پناه، جعفر، و محمد رحیمی. (۱۳۹۰). *ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا*. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

۱۷. خلیلی، محسن، و محمود باهوش فاردقی. (۱۳۹۳)، «برابر سنجی نگاه ایرانی به یورش آمریکا به افغانستان». *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، (شماره ۱۸)، ۷۹-۴۱.

۱۸. خیراندیش، عبدالرسول، و مریم غلامی خسروآبادی. (۱۳۹۰). «تحولات جاده ابریشم و تأثیر آن بر اقتصاد خراسان در آستانه‌ی هجوم مغول». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، (شماره ۵)، ۳۴-۲۳.

۱۹. جوان لاجی، رحیم و همکاران. (۱۳۹۶). «تأثیر جدایی هرات بر حیات اقتصادی خراسان بزرگ (۱۲۷۳-۱۳۱۳ق)». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، (شماره ۲۷)، ۹۳-۸۳.

۲۰. دهقانی فیروزآبادی، جلال، و علی جدیدی. (۱۳۸۹). «نظریه سازه‌انگاری و سازمان‌های بین‌المللی». *پژوهش حقوق عمومی*، (شماره ۲۸)، ۱۱۲-۸۷.

۲۱. دهقانی فیروزآبادی، جلال. (۱۳۹۲). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: سمت.

۲۲. رحمتی، محسن. (۱۳۹۵). «اصلاحات اقتصادی سلطان ابوسعید گورکان در خراسان و پیامدهای آن». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، (شماره ۲۲)، ۹۶-۸۵.

۲۳. رشیدی، مصطفی و همکاران. (۱۳۹۱). «ژئوپلیتیک برساخت‌گرا و تحلیل چالش‌های پیشِ روی جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌ی فرهنگی-تمدنی خراسان بزرگ». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، (شماره ۶)، ۴۹-۳۵.

۲۴. سازمان توسعه تجارت ایران (۱۳۹۶). *روابط تجاری دوجانبه ایران با افغانستان*.

۲۵. سالنامه تجارت جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۹۶). لینک دسترسی:

۲۶. http://cso.gov.af/fa/page/economy-statistics/6323/annual-trade

۲۷. سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۹۳). *افغانستان و جهانی‌شدن*، کابل: صبح امید.

۲۸. شاطریان، محسن، و محمود گنجی‌پور. (۱۳۸۹). «تأثیر مهاجرت افغان‌ها بر شرایط اقتصادی و اجتماعی شهر کاشان». *پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، (شماره ۳)، ۱۰۲-۸۳.

۲۹. شفیعی، اسماعیل، و نعیم عیدوزایی. (۱۳۹۲). «نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان». ***مطالعات شبه‌قاره***، (شماره ۱۶)، ۱۲۶-۹۱.

۳۰. عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی. (۱۳۹۱). «سیاست آمریکا در خاورمیانه و تروریسم ضدآمریکایی القاعده». ***مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسراییل‌شناسی***، (شماره ۲)، ۶۸-۳۷.

۳۱. عباسی، ابراهیم، و مجید رنجبردار. (۱۳۹۰). «کمک‌های مالی ایران به افغانستان: اهداف و آثار اقتصادی آن». ***روابط خارجی***، (شماره ۳)، ۲۲۹-۱۹۵.

۳۲. عرب، حسین. (۱۳۹۰). «تحلیل و تبیین مؤلفه‌های فرهنگی خراسان بزرگ و تأثیر آن بر امنیت ملی در شمال شرق ایران». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، (شماره ۲)، ۷۳-۳۱.

۳۳. عزتی، عزت‌الله، و مریم بابی لاشکی. (۱۳۹۱). «تحلیلی بر ژئوپلیتیک خراسان بزرگ». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، (شماره ۹)، ۳۹-۲۹.

۳۴. عزتی، عزت‌الله و همکاران. (۱۳۹۲). «نقش گردشگری بر توسعه همگرایی‌های کشورهای حوزه خراسان بزرگ». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، (شماره ۱۰)، ۶۳-۴۹.

۳۵. عزتی، عزت‌الله، و احمد سواررخش. (۱۳۹۲). «ابعاد تهدید و ناامنی در طول مرزهای شرقی ایران با تأکید بر ترانزیت مواد مخدر». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، (شماره ۱۲)، ۶۱-۴۷.

۳۶. عزتی، عزت‌الله، و شمس‌الدین شکری. (۱۳۹۳). «خراسان بزرگ محور ترانزیت، امنیت و توسعه شرق کشور»، ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، (شماره ۱۶)، ۸۵-۷۵.

۳۷. فرجی‌راد، عبدالرضا، و علی‌رضا صالحی. (۱۳۹۱). «افغانستان: فروماندگی دولت و تهدیدات امنیتی و فرهنگی در خراسان بزرگ»، ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، سال ۳ (شماره ۶)، ۸۶-۷۵.

۳۸. فلاحي، علي. (۱۳۸۰). «سازنده‌گرايي در سياست خارجي». ***راهبرد***، (شمار ۲۱)، ۱۸۵-۱۷۹.

۳۹. قاسمی، عبدالخالق. (۱۳۹۳). «راهبردهای گسترش روابط اقتصادی ایران و افغانستان». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم اقتصادی، دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت و اقتصاد.

۴۰. قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۲). ***روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها***، تهران: سمت.

۴۱. کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۳). «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی». ***راهبرد***، (شماره ۳۱)، ۱۷۴-۱۶۰.

۴۲. کلارک، بارسی استوارت. (۱۳۸۹). ***اقتصاد سیاسی تطبیقی***، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.

۴۳. گزارش اقتصادی افغانستان (۱۳۹۵). لینک دسترسی:

۴۴. http://documents.worldbank.org/curated/en/133091478581753334/

۴۵. گزارش عملکرد اقتصادی ایران (۱۳۹۷). لینک دسترسی:

۴۶. http://www.tpo.ir/uploads/statreport-12-96.pdf

۴۷. لطفی، حیدر. (۱۳۹۴). «تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها»، ***خراسان بزرگ***، سال ۶ (شماره ۱۹)، ۷۶-۵۷.

۴۸. لینکلیتر، آندرو. (۱۳۸۵). ***آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی***، ترجمه لیلا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سياسي و بين‌المللي.

۴۹. مصاحبه با الیاس جوییان. (معاون امور بازرگانی و توسعه سازمان صنعت، معدن و تجارت خراسان جنوبی)، ۱۳۹۶.

۵۰. مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۸۸). «فرهنگ اجتماعی و ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان». ***ژئوپلیتیک***، (شماره ۱)، ۱۹۷-۱۶۸.

۵۱. معادی‌خواه، عبدالمجید و همکاران. (۱۳۸۷). «بررسی مطبوعات فارسی‌زبان افغانستان؛ از ابتدا تا سال ۱۳۰۷شمسی». ***روش‌شناسی تاریخ شفاهی*** (شماره ۸۹ و ۹۰)، ۵۲-۱۹.

۵۲. ملازهی، پیرمحمد. (۱۳۸۳). «جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب ***آسیا (۳)؛ ویژه افغانستان پس از طالبان***، تدوین: ابراهیم خاتمی خسروشاهی، تهران: ابرار معاصر.

۵۳. مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد. (۱۳۹۳). ***فرصت‌های راهبردی در روابط اقتصادی ایران و افغانستان***، تهران: تدبیر اقتصاد.

۵۴. میرزایی، حمیدرضا، و سجاد کمری. (۱۳۹۰). «نقش آمایش سرزمین در بازاریابی و تقویت هویت فرهنگی و تمدنی خراسان بزرگ». ***خراسان بزرگ***، (شماره ۲)، ۱۲۵-۱۱۷.

۵۵. نادی، زهرا. (۱۳۹۵). «رقابت‌های تجاری بریتانیا و روسیه در خراسان و سیستان در دوره‌ی قاجار». ***خراسان بزرگ***، (شماره ۲۲)، ۶۳-۵۳.

٥٦. نجفی، محمدعلی و همکاران. (١٣٨٩). ***چشم‌انداز توسعه روابط اقتصادی ایران و افغانستان؛ با تأکید بر ولایت هرات***، تهران: اندیشه‌سازان نور.

٥٧. واعظی، حمزه. (١٣٩١). ***هویت‌های پریشان؛ جستاری در مفاهیم و مبانی فرایند ملت‌سازی در افغانستان***، مشهد: بدخشان.

٥٨. یحیایی، سبحان، و مرضیه کیا. (١٣٨٨). «مطالعهٔ انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان؛ با تأکید بر نگره‌های مهاجران افغانی به ایرانیان». ***مطالعات ملی***، (شماره ١)، ١٥٦-١٣٥.

٥٩. یوسف‌زهی، ناصر. (١٣٩٦). «واکاوی موانع و چالش‌های تأثیرگذار در روابط اقتصادی ایران و افغانستان و تأثیر آن بر توسعه اقتصادی پایدار خراسان جنوبی». ***پایان‌نامه کارشناسی ارشد***، رشته علوم سیاسی، دانشگاه بیرجند، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

٦٠. یوسف‌زهی، ناصر و همکاران (١٣٩٧). «آسیب‌شناسی روابط بازرگانی ایران و افغانستان از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی (٢٠٠٨-٢٠٠١م)». ***پژوهشنامه علوم سیاسی***، (شماره ٢)، ٢٢٤-١٨٧.